



Donald H. Matthews  
&  
Thomas Jeffrey Miley

## دونالد اچ متیوز توماس جفری مایلی

مانیفست اوجالان و چالش مرکزیت استعلایی  
ابتکار عمل آزادی برای اوجالان



# دونالد اچ متیوز توماس جفری مایلی

مانیفست اوجالان و چالش مرکزیت استعلایی

ابتکار عمل آزادی برای اوجالان

نام کتابچه: مانیفست اوجالان و چالش مرکزیت استعلایی  
نویسنده: دونالد اچ متیوز و توماس جفری مایلی  
موضوع: ابتکار عمل بین‌الملل برای آزادی عبدالله اوجالان  
طراحی و صفحه‌آرایی: مرکز انتشارات پژاک  
چاپخانه: شهید جگرخوین  
انتشارات: مرکز انتشارات پژاک  
چاپ اول ۱۴۰۲

# فهرست

۵	پیشگفتار
۷	مقدمه
۱۰	علیه سلسله مراتب
۱۴	تمرکز بر پدر سالاری
۱۸	دین، توحید و سلسله مراتب
۲۷	علیه شرق شناسی؟

پیشگفتار

ابتکار عمل بین‌الملل « آزادی برای عبدالله اوجلان - صلح برای کردستان »، یک کمپین فراملیتی صلح، برای آزادی رهبر آپو و راه حلی مسالمت آمیز برای مسأله کورد می‌باشد. این [کمپین] فوراً پس از ربوده شدن رهبر آپو و استرداد وی به جمهوری ترکیه در نتیجه همکاری سرویس‌های اطلاعاتی در ۱۵ فوریه ۱۹۹۹، تأسیس شد. بخشی از فعالیت‌های این کمپین به انتشار آثار رهبر آپو اختصاص یافته است. کتابچه‌ی «مانیفست اوجلان و چالش مرکزیت استعلایی»<sup>۱</sup> نوشته‌ی دونالد اچ متیوز و توماس جفری مایلی یکی از کتابچه‌های مجموعه «برساخت حیات آزاد: دیالوگ‌هایی با اوجلان»<sup>۲</sup> می‌باشد که همگی این مجموعه در یک کتاب جمع شده‌اند، این کتاب حاوی مجموعه مقالاتی از نویسندگان، متفکران و انقلابیون جهانی است تا در مورد افکار رهبر آپو نظرات خود را بیان دارند تا فضای دیالوگی حول اندیشه‌ی رهبر آپو شکل بگیرد. این مقالات برای نخستین بار، واکنش‌های مکتوب به نوشته‌های زندان رهبر آپو را گردآوری نموده و شماری از آکادمیسین‌ها، نویسندگان، و انقلابیونی را که به اندیشه‌های وی علاقه‌مند هستند یا از تفکرات وی الهام گرفته‌اند، دور هم جمع کرده است. ترجمه این مجموعه به زبان‌های مختلف، تلاشی است برای گسترش و ژرفا بخشی هر چه بیشتر به دیالوگ موجود. امید است که اثر حاضر، دیوارهای زندان را نیز درنوردد، چرا که حصر و انزوا شدید اعمال شده بر زندان جزیره امرالی، اندک مجالی برای دیالوگ با ایشان بر جای گذاشته است. با توجه به اینکه نوشتن به وسیله‌ای برای رهبر آپو بدل شده، تا به واسطه آن بر انزوا و حصر غلبه نموده و با طیف گسترده‌تری از مخاطبان ارتباط برقرار نماید، امیدواریم مجموعه‌ی مذکور بتواند راهگشای مخاطبان گردد تا از این طریق در تلاش‌های وقفه‌ناپذیر و فزاینده رهبر آپو جهت برساخت جهانی بهتر، سهیم گردند.

1 - Öcalan's Manifesto and the Challenge of Transcending Centricity

2 - BUILDING FREE LIFE: Dialogues with Öcalan



مقدمه

درد بر عبدالله اوجالان، رهبر زندانی جنبش آزادیبخش کردستان، بند شده به صخره‌ی امرالی، نماد مقاومت، شکیبایی و سرسختی، رهبری مسئول، یک پیامبر، مردی با بینش سیاسی قدرتمند؛ دیدگاهی که الهام بخش انقلابیون روژاوا-سوریه - بوده و مقاومت کردها را در برابر ستم اردوغان در جنوب شرقی ترکیه (و فراتر از آن) نیرو می‌بخشد.

دفاع قهرمانانه کوبانی توجه جهان را به خود جلب کرد - اراده جنبش برای مبارزه، توانایی آن برای بسیج خلق جهت خود - دفاعی جمعی، فداکاری و جان باختن در راه یک هدف، البته نه برای هر هدفی بلکه برای یک هدف خوب. پروژه «کنفدرالیسم دمکراتیک»، پروژه‌های که تنها بدیل دیالکتیک منفی استبداد و هرج و مرج را نشان می‌دهد که در حال حاضر خاورمیانه را از هم می‌پاشد، یا به تعبیر اوجالان، تنها آلترناتیو برای «هیرارشیک و سلطه مآب».

پروژه «کنفدرالیسم دمکراتیک» در ساختار روژاوا تجربه ای است از دمکراسی مستقیم رادیکال، مبتنی بر شوراهای شهروندان که توسط شبه نظامیانی از میان شهروندان صیانت می‌شود.

این یک پروژه دمکراتیک رادیکال است که بر رهایی جنسیتی از طریق اجرای مدلی از ریاست مشترک و سیستم سهمیه‌ای که برابری جنسیتی را در همه اشکال نمایندگی سیاسی اعمال می‌کند، و همچنین بر سازماندهی شوراها و آکادمی‌های زنان، و بسیج کردن زنان در قالب {گروه‌های} شبه نظامی خود - دفاعی، تأکید می‌نماید.

این، یک پروژه دمکراتیک رادیکال است که «خودمختاری» را به عنوان دمکراسی مستقیم علیه دولت بازتعریف نموده، به تفرقه افکنی و معادله مبارزه برای آزادی ملی با هدف ایجاد یک دولت-ملت مستقل پشت پا زده و می‌کوشد با نهادینه کردن یک رژیم «انقلابی - اجتماعی»، بر خطر استبداد اکثریت فائق آید. یک رژیم اجتماعی که «قرارداد اجتماعی» آن با اعمال سهمیه‌هایی برای نمایندگی سیاسی (بالأخص، برای عرب‌ها و مسیحیان آشوری) توسط مجامع مستقیم انتخاب کنندگان، و بسیج گروه‌های مذکور در قالب نیروهای شبه نظامی خود - دفاعی، تطابق چند قومیتی، چند زبانه و چند مذهبی را تضمین می‌کند.

و این یک پروژه دمکراتیک رادیکال است که بر اهمیت «بوم‌شناسی اجتماعی» و پایداری زیست‌محیطی تأکید می‌کند، آنهم در سرزمینی که از خاک، نفت جاری می‌شود، و کرکس‌های امپریال و نیمچه امپریال در



آسمان می چرخند.

در مجموع، آلترناتیوی برای دیالکتیک استبداد و هرج و مرج، بدیلی برای دسیسه‌های امپریالیستی و نیمه امپریال<sup>۱</sup> تقسیم و تسخیر، پروژه‌ای مرکب از دمکراسی رادیکال، دفاع ذاتی، رهایی جنسیتی، سازش چند فرهنگی و چند مذهبی، و بوم‌شناسی اجتماعی می‌باشد. و خلاصه، نقشه راهی واقعی به سوی صلح.

نقشه راهی که توسط یک رهبر زندانی با پیامی نبوی ترسیم شده است، مردی که به ویژه از زمان ربوده شدنش، حتی در سخت‌ترین شرایط، در تشریح مدل خود از «کنفدرالیسم دمکراتیک» - در ابتدا به عنوان بخشی از دفاعیاتش در دادگاه - شیوا و پر بار بوده است. به طرز متناقض، زندان، فضای آزادی فکری برای آقای اوجالان از آب درآمد - مانند آنچه قبل از او برای تروتسکی<sup>۲</sup>، گرامشی، مالکوم ایکس<sup>۳</sup>، و حتی برای ماندلا اتفاق افتاده بود. در حالی که پشت میله‌های زندان بود، بیشتر وقت خود را صرف خواندن (اگرچه با دسترسی بسیار محدود به کتاب)، نوشتن، و تأمل در وضعیت بغرنج خود، خلقش و دنیای مدرن کرده است.

نخستین جلد از مانیفست پنج جلدی تمدن دمکراتیک، اخیراً توسط هاوین گونسر<sup>۴</sup> به انگلیسی ترجمه شده است. در این جلد، با عنوان فرعی «عصر خدایان نقابدار و شاهان مستور»، اوجالان در صدد است تا ریشه‌های تاریخی عمیق مشکلات عظیمی را که گریبانگیر «مدرنیته سرمایه‌داری» گشته، و منابع تاریخی حتی عمیق‌تر برای آلترناتیو دمکراتیک پیشنهادی‌اش را بازیابی کند.

به ویژه با توجه به شرایطی که این جلد در آن آفریده شده است - انزوای غیرانسانی و در واقع عذاب‌آور، و ناگفته‌نماند دسترسی محدود به کتاب - یک دستاورد فکری و وجودی ممتاز است.

۱ - sub-imperial

۲ - Trotsky: لئون داویدوویچ تروتسکی (۱۹۴۰-۱۸۷۹)؛ فیلسوف و تئوریسین انقلابی مارکسیست، و از مخالفان استالین و طرفدار نظریه انقلاب جهانی. تروتسکی در نهایت با دستور استالین در مکزیک به قتل رسید.

۳ - Malcolm X: از رهبران مسلمانان سیاه پوست آمریکایی که در پس از آشنایی با جریان ملت الاسلام در زندان، به این گروه پیوست. وی ابتدا دارای عقاید افراطی علیه سفید پوستان بود اما پس از به جای آوردن مناسک حج، عقاید خویش را تعدیل نموده و اسلام را حلال مشکلات نژادی دانست. مالکوم پس از جدا شدن از ملت الاسلام، اختلافاتی با الیجا محمد، سرکرده تندرو این جریان، پیدا کرد و در نهایت در سال ۱۹۶۵ توسط اعضای این گروه کشته شد.



عليه سلسله مراتب

در جلد اول مانیفست، اوجالان به سلسله مراتب، و اشکال مختلف آن، می‌تازد. وی با روایت‌های هژمونیک، تقریباً فراگیر و شبه علمی داروینیسیم اجتماعی مقابله می‌کند که خود محوری رقابت جویانه، و تمایل به سلسله مراتب را واقعی و اساسی جلوه می‌دهند، روایت‌هایی که این امراض اجتماعی را در نزدیکی هسته طبیعت انسان<sup>۱</sup>، به عنوان محصول انتخاب طبیعی<sup>۲</sup>، و به مثابه امری تثبیت شده در ذهن ما و حتی رمزگذاری شده در ژن های ما، تجلی می‌دهند. برعکس، اوجالان اصرار دارد که ریشه های هیرارشی چندان عمیق نیست. او این ریشه ها را نه به عنوان مقوله ای ناظر به ذات انسان، بلکه صرفاً به صورت یک پدیده پنج هزار ساله، که با «تولد تمدن» در عصر نوسنگی پدیدار شده است، ارزیابی می‌کند. او در ادامه، شرحی قانع کننده از دیالکتیکی بین سلطه - مقاومت، و هیرارشی - آزادی، ترسیم می‌کند که بعدها آغاز شد و تا بدین روز ادامه دارد.

اوجالان مانند سلف خود، فوکو، که او را (در کنار نیچه) «فیلسوف آزادی» می‌خواند، بر «تلاش خارق العاده» دخیل در بازخواست افراد توسط دگم‌ها و اسطوره‌ها، جهت توجیه سکوت و تبعیت از سلسله مراتب، تأکید می‌کند. «اجتماعی شدن، صرفاً از رهگذر اقدام مستمر حاصل می‌شود»، و در واقع، برای هیچ فردی میسر نیست که «از ساخته شدن بر اساس دیکته های جامعه بگیرد». حتی اوجالان معتقد است که اقداماتی از این دست، هرگز نمی‌توانند کاملاً موفق باشند. انگیزه «آزادی»، میل به مقاومت در برابر «جوامع طبقاتی و سلسله مراتبی» و «جوامع سرکوبگر و استثمارگر» را می‌توان سرکوب کرد اما هرگز خاموش نمی‌گردد. علی‌رغم تلاش‌های مستمر، نه صرفاً برای متحول سازی افراد در خلال نهادهای اجتماعی سرکوبگر و آموزشی بلکه تلاش برای از بین بردن آنها، افراد به راحتی به جوامعی که برده‌داری را می‌سازند، تن می‌دهند. نکته ای بس قدرتمند و متقاعدکننده از مردی که نزدیک به دو دهه را در سلول انفرادی به سر برده است.

رویکرد اوجالان را نمی‌توان جز با عنوان «رویکرد هوشمندانه» توصیف کرد. این با آگاهی و حساسیت او نسبت به انتقاد از ایمان مدرنیستی به تثلیث «علم - فناوری - پیشرفت»، همراه با ارزیابی هوشیارانه او مبنی بر این که حبس ما در چهارچوب «مدرنیته سرمایه‌داری»، بیشتر با ظرفیت آن در محدود ساختن افق آگاهی ما در در پیوند است نه قدرت پول یا سلاح، مطابقت دارد.

اوجالان، کیش قدرت، سلسله مراتب و پرستش دولت را سنت‌های ریشه‌داری می‌داند که ذهنیت‌های ما را شرطی نموده و واکنش‌های ایدئولوژیک ما را

۱ - core of human nature

۲ - Natural selection

محدود می‌سازند که حتی قادر به در آمیختن با جنبش‌های مقاومت می‌باشند، شاید دراماتیک‌ترین مصداق این مدعا در تجربه سوسیالیسم دولتی بیان شد. اگر کیش قدرت فاسد می‌کند، اعمال قدرت، بیشتر فاسد می‌سازد. در واقع، اوجالان می‌گوید: «یکی از بارزترین نمونه‌های نیروی فاسد قدرت را می‌توان در تجربه سوسیالیسم رئال یافت». کسانی که در برابر پویایی سلسله مراتب مقاومت می‌کنند با چنین معضله‌هایی رویارو هستند. آن‌ها در برابر «فرهنگ سلطه» هستند که عمیقاً ریشه‌دار است و «صدها امپراتور بی‌رحم و نیروهای سلطه‌گر دیگر»، آن را تدارک دیده‌اند. در واقع، اوجالان نتیجه‌گیری می‌کند که «اهمیت واقعی نقل قول منسوب به میخائیل باکونین در همین جا نهفته است» «اگر سرسخت‌ترین انقلابی را گرفته و او را به قدرت مطلق می‌رساندید، در عرض یک سال از خود تزار بدتر می‌شد».

اوجالان، توهم هرگونه مفهوم خطی پیشرفت را کنار گذاشته است. برای او، یافتن راه «رو به جلو»، مستلزم بازگشت به گذشته دور است. تنها با بازگشت به ژرفای گذشته و ارائه «تفسیر تاریخی مناسب از معضلات»، تفسیری با دامنه گسترده، و «ارجاع به مبدأ» است که می‌توان امیدوار بود «آینده مان را تبیین نماییم». تنها پس از آشکارسازی و درک این ریشه‌ها است که ما آماده خواهیم شد تا از فرهنگ نفرت و مرگ فراتر رویم و آن را به حیاتی مبدل سازیم که در آن عشق حاکم است.

با وجود ارجاعات مکرر اوجالان به برودل در خصوص توسل به گذشته ژرف، ارائه «تفسیر تاریخی مناسب او از معضلات» با وام‌ود سازی یک مورخ حرفه‌ای در تعقیب هدف گریزان «عینیت علمی»، انجام نمی‌شود. از اینرو، اعتراف وی به آماتوری و جلا نیافته بودن دیدگاهش را نباید صرفاً سلب مسئولیت و ژست تواضع تلقی کرد؛ چرا که اوجالان، طرفدار «روش اسطوره‌ای» است، روشی که وی اصرار دارد باید اعتبارش را اعاده نمود.

وی روش اسطوره‌ها را با روش‌های «دگم دینی توحیدی» و «علمی» که جایگزین آن شدند، مقایسه می‌کند. با وجود تفاوت‌های میان این «رژیم‌های حقیقت» جانشین متوالی، اوجالان اصرار می‌ورزد که آنها مشابه هستند، حداقل تا آنجا که هر دو مدعی گردن نهادن به قوانین مطلق هستند. در حالی که این امر در خصوص اسطوره صدق نمی‌کند.

بنابراین، بهتر است تفسیر تاریخی اوجالان این‌گونه تفسیر شود که نوعی «اسطوره خاص» ارائه می‌کند، روایتی از سقوط بشریت و پتانسیل آن برای رستگاری در این جهان، که در عین حال بیانیه‌ای است آشکارا به نفع اسطوره و علیه جزم اندیشی، خواه از نوع مذهبی باشد، خواه سکولار - علمی.

اوجالان از تبدیل علم به «دینی جدید»، ابراز تاسف می‌کند؛ دینی که «شکل

پوزیتیویسم» به خود گرفته، با «قوانین عینی‌اش» که چیزی جز معادل مدرن «کلام خدای<sup>۱</sup>» دوران باستان نیست. علم، در اتحاد با قدرت و سرمایه، «اتحاد مقدس جدید مدرنیته» را تشکیل می‌دهند. علم، خُرافی شده<sup>۲</sup>، بت انگاری گشته، دُگمی جدید گردیده، و به نوعی «ایسم<sup>۳</sup>» بدل شده است. او کسانی که از این دگم جدید «علم‌گرایی<sup>۴</sup>» حمایت می‌کنند را افرادی دچار نخوت قلمداد می‌کند. آن‌ها در تداوم بخشی به این داعیه که «علم به تنهایی می‌تواند حقیقت را در مورد جهان و واقعیت دریابد»، همه اموری را که «با روش علمی نمی‌توان درک نمود» به دیدهٔ تحقیر، رد و انکار می‌نگرند.

اوجالان بر کارکرد ایدئولوژیک این «ایسم» فراگیر مدرن، تأکید می‌کند. وی اصرار می‌ورزد که «دنیای علم به قدرتی بدل شده است که روش‌ها و محتوای سیستم را فرهم آورده، بدان مشروعیت بخشیده و از متدها و دروغایهٔ آن صیانت می‌کند». نه تنها نظام «مدرنیته سرمایه داری»، بلکه این گزاره در خصوص نظام سوسیالیسم دولتی نیز صادق است. اگرچه در نهایت، موجبات فروپاشی آلترناتیو اشتباه آمیز مذکور را فراهم ساخت.

در واقع، به گفته اوجالان، «روش ابژکتیو علمی، نقشی تعیین کننده در شکست سوسیالیسم علمی ایفا نمود». زیرا ایمان به علم، ارتباط تنگاتنگی با حکمرانی خبرگان دارد. یکی از بزرگترین اشتباهات متد مارکسیستی، تداوم بخشی به اعتقادات الیت گرایانه‌ای از این دست بود. با انجام این کار، فعّالانه، «انقلاب ذهنی» مورد نیاز برای ساختار دموکراتیک یک جامعه جدید، یعنی آلترناتیو واقعی برای رهایی جمعی، را خنثی نمود.»

حتّی فراتر از آن، اوجالان مدعی است که «خرد گرایی<sup>۵</sup>» و «پوزیتیویسم<sup>۶</sup>» نهفته در عقاید جدید علم، به طرز مثبت، «راه را برای رمهٔ فاشیست‌ها هموار کرده است». آنها این کار را با جایگیر ساختن «انسان رباتیک و مکانیکی»، و همچنین «ادراکات شبیه سازی شده از زندگی» به انجام رسانده‌اند و در نتیجه ما را به سمت تخریب «محیط زیست و تاریخ جامعه»، سوق می‌دهند.

دُگماتیسم، چه مذهبی و چه علمی، دشمن رهایی است. این امر منجر به شیء وارگی، و جلوه دادنِ نظم اجتماعی ناعادلانه، سلسله مراتبی و ظالمانه، نه به عنوان برساخت‌هایی اجتماعی، بلکه به سان مقولاتی «تغییر ناپذیر»، «مقدّس»، «الوهی»، و بازتابی از قوانین غیر قابل تغییر، می‌گردد.

۱ - Word of God

۲ - Fetishized

۳ - ism

۴ - scientism

۵ - Rationalism

۶ - Positivism

# تمرکز بر پدرسالاری

یکی از قانع‌کننده‌ترین بخش‌های روایت اوجالان، توجه دقیق او به موضوع مردسالاری و پیوندهایی است که او بین ستم بر زنان به طور خاص و ستم در معنای عام، برقرار می‌کند. اوجالان در جاهای دیگر مردسالاری را با بردگی زن یکی انگاشته و آن را «عمیق‌ترین و پنهان‌ترین حوزه اجتماعی که در آن همه نوع بردگی، ستم و استعما، تحقق می‌یابد»، تشخیص داده است.<sup>۱</sup> در جلد نخست مانیفست، وی این نکته را صورت مفصل تشریح می‌کند. از قضا، او نیچه را بدین منظور می‌خواند. با اشاره به گفته فیلسوف آلمانی، «در این خصوص که چطور جامعه به گونه‌ای ساخته شده است که ویژگی‌های همسرگونه به خود بگیرد و به بردگی مدرنیته درآمده است». به طور اساسی‌تر، او در ترسیم تحلیلی ادراکی از پیوندهای بین مردسالاری و هیرارشی و ردیابی منشأ مشترک آنها، به محقق فمینیست، ماریا میس<sup>۲</sup>، تکیه می‌کند.

به گفته اوجالان، زنان از وضعیت ظالمانه «ضعیفه شدن<sup>۳</sup>» رنج می‌برند؛ امری که به «پیشرفته‌ترین شکل برده‌داری» تعبیر می‌شود. اما بدتر از آن، در مدرنیته سرمایه‌داری، بردگی زنان با «ضعیفگی مرد» - پس از اخته شدن او از طریق شهروندی - در هم آمیخته، و شاید حتی به آن دامن زده شده است. مدرنیته سرمایه‌داری، به خاطر اشتباهی سیری ناپذیرش برای انقیاد همگان در «حوزه عمومی» شناخته شده است - انقیادی همگانی که بر شالوده انقیاد نیمی از جامعه، یعنی زنان، در خانه و «حوزه خصوصی»، پی ریزی شده است.

اوجالان اصرار دارد که یک آترناتیو دمکراتیک مستلزم جایگزینی نظام خانواده فعلی «مبتنی بر بردگی ریشه‌دار زنان»، با یک «نظام خانواده کاملاً نوین، مبتنی بر آزادی ریشه‌دار زنان و برابری»، می‌باشد. چنین آفرینشی به نوبه خود نویدبخش «کمک به اضمحلال نظم هیرارشیک و دولت‌گرای مردسالار»، می‌باشد.

اوجالان با توجه به خاستگاه ضعیفه سازی، یعنی «کهن‌ترین شکل بردگی»، ادعا می‌کند که وضعیت ضعیفگی، در نتیجه شکست زن از مرد نیرومند و ملازمانش نهادینه گشته است؛ شکستی که «جنگی تمام عیار و طولانی مدّت را می‌طلبد»، در واقع، جنگی بس شدید و عظیم که «همراه با پیامدهای آن از خاطرات ما زدوده شده است». به گفته اوجالان، نتیجه از این قرار است: «زن قادر نیست به یاد آورد چه چیزی را، کجا و چگونه گم کرده است. زنانگی سلطه پذیر را حالت طبیعی خود می‌پندارد. به همین دلیل است که هیچ بردگی به اندازه بردگی زن از طریق درونی‌سازی مشروعیت پیدا نکرده است». نمونه ای از نسیان<sup>۴</sup> جمعی،

۱ - Abdullah Öcalan, Democratic Confederalism (Cologne: International Initiative, ۲۰۱۱)

۲ - Maria Mies

۳ - Housewifization

۴ - Amnesia: اصطلاحی در روانشناسی برای توصیف حالتی که شخص حافظه خود را از دست می‌دهد

همراه با شوکِ انقیاد آمیخته به سوگیری‌های مردسالارانه‌ای که در پیشینه تاریخی او گنجانده شده است و منجر به شیء وارگی، ذات گرایی، و خموشی پذیرفته شده توسط زن، و حتی همذات پنداری طبیعی شده‌ی او با جایگاه فرودستش در جامعه، می‌شود.

تعصبات مردسالارانه ریشه‌دار و دسیسه‌آمیزی که سوابق تاریخی را مختل نموده، بر تفسیر نامأنوس - و در واقع، اساطیری - اوجالان در باب برابری جنسیتی در دوران نئولیتیک، صحنه می‌گذارد؛ دوره‌ای که برای فراروایت گسترده‌تر اوجالان درباره ظهور هیرارشی، حائز اهمیتی حیاتی است.

به گفته اوجالان، قبل از «سقوط» بشریت، یعنی قبل از هبوط شوم آن به ظلم و ستم و نابرابری، «لحظه‌ای از آفرینش»، «لحظه‌ای کوانتومی» و «بازه ای کائوتیک» وجود داشته که کانون آن در هلال حاصلخیز<sup>۱</sup> واقع شده بود؛ جایی که آنچه گوردون چایلد<sup>۲</sup> «انقلاب نوسنگی» نامید، به وقوع پیوست. این دوره، نشان از پایان «زندگی ملالت آور شکار، گردآوری و دفاع» صدها هزارساله جوامع کلانی داشت. با گذار به «زندگی یکجانشینی و کشاورزی»، جامعه کلان<sup>۳</sup>، جای خود را به «ساختارهای گسترده‌تر»، از جمله تولد «پیوندهای اتیکی»، داد. این دوران، عصر تحولات سرنوشت ساز و آفرینندگی خلاقانه‌ای بود که در آن «هزاران انقلاب ذهنی» رخ داد. در این میان، برجسته‌ترین نکته، معرفی و ابداع «منابع عظیم خوراک، وسایل حمل و نقل، بافندگی، آسیاب، معماری» و نیز اشکال پیچیده نمادین بیان «مذهبی و هنری» است.

«نماد جامعه نوسنگی»، الهه - مادر اینانا بود. با زوال توتم، یعنی «هویت جامعه کلانی قدیمی»، پرستش اینانا رو به فزونی نهاد. کیش اینانا به نوبه خود، جایگاه والای زنان در این دوره را بازتاب داد. در واقع، به گفته اوجالان، «نیروی پیشبرنده دوران نوسنگی، مادر- زن بوده است». از اینرو قائل به نوعی تقدس برای زن - مادر بودند.

بقیای این «لحظه کوانتومی»، به‌عنوان رسوب‌هایی تثبیت شده‌اند که در روان انسان زنده می‌مانند و قادر به تجدید حیات، راهیابی مجدد به ساختار روابط اجتماعی و فرا رفتن از حیطه روابط جنسیتی می‌باشند. در واقع، مجموعه‌ای از «ارزش‌های والای اخلاقی - ارزش‌هایی نظیر «احترام، محبت، روابط همسایگی و همبستگی» - محصول و بقیای این دوره هستند؛ ارزش‌هایی بس والاتر از ارزش‌های مدرنیته سرمایه‌داری. ارزش‌های مزبور، دارای یک ریشه تاریخی ژرف و اراده‌ای خاموش ناپذیر برای مقاومت در برابر اشکال اجتماعی هیرارشیک و ظالمانه،

۱ - سرزمین مابین زاگرس - توروس

۲ - Gordon Childe ( ۱۹۵۷-۱۸۹۲ )؛ محقق و باستان شناس استرالیایی



می‌باشند. و این ارزش‌ها، در حافظه جمعی که هرگز به طور کامل سرکوب نشد، پنهان گشته و اشاعه یافته‌اند. به عنوان مثال، در «روایات کتب مقدّس، جایی که خاطرات آن دوران به «تصوّر بهشت» تعالی یافته است، مشهود می‌باشد؛ بهشتی که هیچگاه به طور کامل محو نشد و قابل بازیابی است.

به عقیده اوجالان، سقوط به ورطهٔ هیرارشی، پدرسالاری و نابرابری طبقاتی، با ظهور سومری‌هایی اتفاق می‌افتد که افسانه‌های اصلی آن‌ها «ستیز بین انکی، خدای مرد صنعت‌گری، و اینانا، ایزدبانوی بزرگ»، را بازگو می‌کنند؛ نبردی کیهانی میان خدایان، که اوجالان آن را به عنوان بازتاب و بازنمایی دگرگونی‌ها در روابط مادی و اجتماعی بین انسان‌ها، تعبیر می‌کند - به‌ویژه، گذار از جامعه روستایی نوسنگی که اجازه استثمار را نمی‌داد، به جامعه شهری جدیداً ساخته شده توسط کاهنان که مستعد استثمار بود.

بنابراین، اوجالان بار دیگر از هرمنوتیک ماتریالیستی در خصوص باورداشت‌های مذهبی بهره می‌گیرد. در حالی که برجستگی اینانا در بیان مذهبی هلال حاصلخیز در دوران نوسنگی، شاهد و بازتابی از «قدرت اجتماعی عنصر خلاق و رهبری نوسنگی - یعنی زن» می‌باشد، پرستش خدای مرد صنعتگر، یعنی انکی، نشانگر ظهور یک طبقه اجتماعی جدید، یعنی «طبقه کاهن» بود که اکنون، «تعالی یافته» و «در دین جدید، مقدّس گشته بود».

۱ - Enki: خدای سومری آب و از ایزدان آنوناکی، که بابلیان او را به نام «إنا» می‌شناسند. او خدای صنعتگری، حیل‌گری، دانش و آفرینش می‌باشد.

۲ - Inanna: خدای عشق، باروری و زیبایی نزد سومریان

دین، توحید و سلسله مراتب

«طبقه کاهنان» سومری، در روایت اوجالان نقش بسیار شرم آوری ایفا می‌کند. نه تنها در نقش اول تولد شکاف طبقاتی ظاهر می‌شود، بلکه مقصر انقیاد زنان و گذار از نظام های اعتقادی اسطوره ای به نظام های دگماتیک نیز می باشد. به باور اوجالان، وظیفه اصلی کاهن، «اداره الزامات جامعه شهری در حال رشد» بود (وظیفه ای کاملاً سکولار). اما به موازات آن، امتیاز دسترسی به دنیای خدایان را غصب کرد، زیرا «هرکسی که خواهان شنیدن کلام خدا بود، بایستی به سخنان کاهن اعظم گوش فرا می داد». ترکیب این دو نقش، طبقه کاهن را به «گروهی تبدیل نمود که بزرگترین مسئولیت را در شکل‌گیری تمدن مدرنیته، و تمدن به طور کلی، بر عهده دارد».

با تثبیت قدرت کاهن، ستیز بین انکی خدای مرد پیشه‌ور و ایزد بانو اینانا، به نفع اولی خاتمه یافت. «با گذشت زمان، کمتر و کمتر پیکره های ایزدبانو ساخته شد»، و «با شروع دوره بابل، الهه - زن کاملاً از بین رفت»؛ همه اینها نشانه دیگری از افزایش ظلم و ستم بر زنان است که اکنون، دیگر «تحت عنوان فاحشه عمومی و خصوصی، و همچنین به عنوان برده»، منکوب شده بودند. کاهنان سومری نخستین کسانی بودند که قدرت خود را پنهان نموده و غصب‌ها و تصرفات خویش را با برافراشتن نقاب خدایانی که تشریفات عبادتشان را تنظیم می کردند، مشروعیت بخشیدند. اما پادشاهان به زودی این مفیدترین ترفند را از کاهنان آموختند.

این مردان نقابدار توانستند استثمار شدگان را طلسم کنند، کارگرانی که گویی هیپنوتیزم شده بودند به طور فزاینده ای نقش فرمانبران جدیدی را می پذیرفتند که توسط دیکته های «خدایان مصنوع جدید»، مشروعیت یافته بود.

علاقه اوجالان به گذشته های نسبتاً دور، هرگز از نگرانی های او در مورد حال جدا نیست. در واقع، او اصرار دارد که تحلیل و درک صحیح فرآیند سقوط به هیرارشی تحقق یافته توسط جامعه سومری، نویدبخش «افزایش درک ما از جامعه خودمان» است. زیرا چنین تحلیلی می‌تواند به ما در شناسایی و «پایین کشیدن نقاب‌هایی که مستور می سازند»، دیدن باورداشت های رمزآلود و مشروعیت‌بخش گذشته، دیدن «چهره‌های راستین، منافع واقعی، و وضعیت راستین بازیگران مختلف» جامعه معاصر، یاری رساند.

اوجالان ادعا می‌کند که طلسم تسلیم در برابر هیرارشی که نخست توسط طبقه کاهنان سومری افکنده شد، هنوز شکسته نشده است. در واقع، کسانی که «مدعی قیام برای قبیله، ملت یا مذهب خود بوده اند»، تنها «تاج قدرت» را غصب نموده‌اند. تقسیم طبقاتی، که اولین بار توسط کاهنان سومری ایجاد گشت، همچنان به صورت «مشخصه اساسی تمدن» باقی مانده است. وی به نحو جنجال بر انگیزی اصرار دارد که «در محدود مواردی که نظام های قدرت

توسط رعایا و پرولتاریا ساقط شدند، دولت جدید معمولاً به مراتب بدتر از رژیم سرکوبگر و استثمارگر قبلی بوده است». به موازات ظهور هیرارشی، شاهد ظهور دولتی هستیم که به واسطه پرستش حاکمانش که نقاب خدایان را برمی‌گیرند، تقدیس شده است. دولتی که اوجالان آن را به عنوان «وحدت روابط قدرت که از طریق آن اجبار و استثمار عمومی جامعه طبقاتی امکان پذیر می‌شود» تعریف می‌کند. در خلال توسعه مدرنیته کاپیتالیستی، دولت به در آمیختن با ملت، در قالب «خدایان جدید بی نقاب، یعنی دولت - ملت»، متمایل گشته است. کیش هیرارشی در کیش معاصر دولت‌ملتی می‌زید که اوجالان نتیجه می‌گیرد: «خدایی است که نقاب از چهره برگرفته»، و «در تمام جوامع مدرن، در حال مقدس شدن است».

بنابراین، شکستن طلسم هیرارشی، مستلزم گسست از دولت، و همچنین یک استراتژی منظم مقاومت در برابر نیروهای افسونگر طبقات کاهن‌مدرن است. نخستین گام در این مسیر، رمزگشایی و درک منبع چنین قدرت‌های افسونگری است - و اینجاست که مقوله جزم‌گرایی مطرح می‌شود.

طبقه کاهنان سومری با نظارت و تشویق نابودی «روش اسطوره‌ای» و جایگزینی آن با «ادراک دینی جزمی»، به دنبال مشروعیت بخشیدن به نابرابری نوظهور، تشکیل طبقات اجتماعی و تقسیم جامعه به استثمارگر و استثمار شونده بود. به گفته اوجالان، «روابط بین طبقات تازه تشکیل شده استثمارشونده و استثمارگر، دُگماهای غیرقابل انکاری را می‌طلبید که قادر به لاپوشانی و مشروعیت بخشی به استثمار و قدرت منافع سلسله مراتبی و طبقاتی باشند». مستبدان نوظهور، سلطه‌گران و استثمارگران، پشت نقاب خدایان پنهان گشتند، البته نه هر خدایی، بلکه خدایانی که «منتصف به خصیصه‌های غیرقابل انکار بودند» و در متون مقدس حاوی «کلمات لغزش ناپذیر»، بروز یافتند. گذار از «روش میتولوژیک» به «دُگما»، به این ترتیب با ابداع کلام مکتوب در ارتباط است - و قدرت طبقه کاهن، بر نقش آن به مثابه مفسر کلام مسلّم و خناناپذیر خدایان مندرج در متون مقدس، استوار بود. تثبیت نقش طبقه کاهن به عنوان مجرا و مفسر کلام و اراده خدایان، به معنای ترویج یک «تسلیم برده‌وار» و «ادراکی تقدیرگرایانه» در جبهه استثمارشدگان بود. بنابراین، «دیالکتیک شبان - رمه‌آ»، برقرار شده بود. اوجالان دُگماتیسم را بیماری‌ای تلقی می‌کند که نخست، توسط طبقه کاهن سومری تبلیغ شد و هنوز در هسته مشروعیت ایدئولوژیک هیرارشی جای دارد. بر خلاف نقدهای ارتدکس آنتیستی از دین، نقد اوجالان به عنوان «عرفان

۱ - Fatalistic

۲ - shepherd-herd dialectic

۳- مراد، ارتباط میان الوهیت، قدسیت و دین با هیرارشی، استثمار و استبداد می‌باشد.

زدایی» شکل نمی‌گیرد، بلکه در عوض، بر غصب طبقه کاهن و تبلیغ جزم اندیشی‌های آنان متمرکز است.

اوجالان روشن می‌کند که با امر عرفانی، مقدّس یا الهی محض، سر دشمنی ندارد. در عوض، مشکل او با کسانی است که هنگام توجیه استثمار و استبداد، نقاب خدایان را بر چهره زده و ادعا می‌کنند که واسطه الهی هستند. در واقع، اوجالان در میان دلایلی که برای تمجیدش از جامعه نوسنگی در مقایسه با مدرنیته کاپیتالیستی معاصر ارائه می‌کند، به هماهنگی ادعایی بین جامعه نوسنگی و طبیعت اشاره می‌نماید، هماهنگی ای که در نگاه آنها به طبیعت، تحت عنوان «مملو از قدسیّت و الوهیت»، و باورشان مبنی بر این که طبیعت «به اندازه خود آنها زنده است»، انعکاس می‌یابد. به گفته اوجالان، در جامعه نوسنگی «الوهیت هیچ ربطی به زور، استثمار، و استبداد نداشت».

این کاهنان سومری بودند که با تمایل خود به جزم‌گرایی و انتساب نامأنوس «مجازات و گناه به مفهوم خدا»، و با هدف توسعه «حس فرمان برداری»<sup>۱</sup>، این ارتباط را پیش کشیدند. این ابداعات باعث شد که مفهوم خدا، به آرامی با دولت درآمیخته و به دولت بدل گردد. این کلید «اصلاحاتی است که توسط کاهنان سومری صورت گرفت».

مجازات و گناه، با وعده زندگی پس از مرگ پیوند داشتند - ارتباطی که ظاهراً نخست در سومر و بعدها در مصر ایجاد گشت، و نهایتاً سنت ابراهیمی وارث آن شد. چیزی بیش از یک ارتباط؛ «پارادایمی از بهشت، جهنم، و زندگی آینده». اوجالان مدّعی است که این ارتباط و این پارادایم، «دستگاه مشروعیت‌بخش حیاتی و قدرتمندی را فراهم ساخت که برای متقاعد کردن بردگانی که مطمئناً زندگی آسانی نداشتند، الزامی بود».

یک «دستگاه مشروعیت بخش سترگ» که با وعده پاداش در زندگی بعدی، می‌تواند تسلیم و انفعال را در زندگی کنونی القاء کند. طرحی آرمان‌شهری، «وعده بهشت»، «سخن گفتن در خصوص هزاره‌های خوشبختی»<sup>۲</sup>، که همه‌ی آنها، آنگونه که اوجالان می‌افزاید، «حسرت یک واحه»<sup>۳</sup> را برای وی تداعی می‌کنند. و از این رو، او بازتابی از مفهوم متضاد آن، یعنی یک زندگی بی‌ثمر را تصوّر می‌کند. پژواکی از ترجیح بن‌باب مارلی<sup>۴</sup> - «اما اگر بدانید ارزش زندگی چیست، که باید زندگی خود را روی زمین بجوید». اما اوجالان پا را فراتر گذاشته و با یک رگه کاملاً سکولار به این نتیجه می‌رسد که «جستجوی بهشت، چیزی

۱- مراد، ارتباط میان الوهیت، قدسیّت و دین با هیرارشی، استثمار و استبداد می‌باشد.

۲ - millennia of happiness

۳ - the longing for an oasis: این عبارت را می‌توان به «حسرت یک واحه» یا «حسرت یک مکان دنج و زیبا» نیز ترجمه کرد.

۴ - Bob Marley: خواننده، ترانه سرا، و فعال اجتماعی جامائیکایی که ترانه هایش دارای مضامینی اجتماعی می‌باشند. وی در سال ۱۹۸۱ در امریکا درگذشت.

جز وعده‌ی آینده در دنیایی جدید، نیست»، «بندری که ناگزیر توسط کسانی ساخته شده است که امیدشان را از دست داده‌اند». بدون شک این گزاره حاوی نکته‌ای جنجال برانگیز است، زیرا اعتقاد به بهشت همانگونه که القاکننده سکوت و تسلیم شدن در برابر وضع موجود است، می‌تواند به همین راحتی شجاعت مبارزه و تمایل به مردن در راه هدفی را هم القا کند. سوابق تاریخی پر از نمونه‌هایی از این دست می‌باشد. نمونه‌هایی که اوجالان به خوبی از آن آگاه است. در واقع، او به صراحت از بسیاری از «جنگ‌هایی که به نام اسلام، مسیحیت و یهودیت، به راه انداخته شده‌اند» یاد می‌کند، اگرچه او این جنگ‌ها را «در اصل نبرد برای چنگ اندازی بر تمدن خاورمیانه» تعبیر می‌کند و دین تنها بهانه، وسیله‌ای برای بسیج پشتیبانی، و «پوششی برای دلیل واقعی نهفته در پشت جنگ‌های خونین» می‌باشد. اثر ابزاری اعتقادات مذهبی بعدها که مستقیماً به وسیله دولت تصاحب شد و «ایدئولوژی‌های رسمی دولتی اعلام گشت»، شفاف‌تر می‌شود. برعکس، در درون و در مقابل پروژه‌های هژمونیک مذهبی و ملی‌نهادینه شده در دولت‌های معین، بسیج احساسات و وفاداری‌های «فرقه‌های دگراندیش»، منعکس کننده و هدایت کننده «مبارزه طبقاتی» بوده و «حاکمی از گرایش‌های عصیانگرانه جوامع مارژینالی است که از جوامع متمدن، طرد گشته اند». اوجالان اصرار می‌ورزد که مانند جنگ‌های مذهبی بین دولت‌ها، مبارزات فرقه‌ای در داخل دولت‌ها نیز به بهترین شکل، ترجمان «دستاویزی» هستند که دلایل «راستین»، یعنی «نوعی ناسیونالیسم» را مستور می‌سازند.

در اینجا اوجالان تأثیر عمیق و مستمر تفکرات ماتریالیستی را بر هرمنوتیک خود به نمایش می‌گذارد. حتی به نظر می‌رسد که این تجلی با نیم‌نگاهی به مشخصه‌ی چپ آنتیستی، مبتنی بر رد عقاید دینی به مثابه مقوله‌ی ای افیونی و به طرز خطرناکی تفرقه‌انگیز صورت می‌گیرد. ریشه و گرایش ناشی از ماتریالیسم تاریخی، که اگر موشکافانه بنگریم، در صحبت از اسلام، چه در گذشته و چه در زمان حال، بدان متوسل می‌شود. وی در صحبت از تولد اسلام، حاکمیت ماوراء الطبیعه را به نفع نیروهای علی‌دنیوی انکار می‌کند و معتقد است که زایش آن، نه «معجزه‌ای در دل بیابان»، بلکه محصول شرایط نیرومند مادی و تاریخی بود. وی در صحبت از گسترش «اسلام رادیکال یا سیاسی» در حال حاضر، بر «نیاز به درک جنبه ساختارین آن»، تأکید می‌کند.

اوجالان، همسو با طرفداری از روش اساطیری، نقد خود از دین را به نقد جزم‌گرایی مذهبی محدود می‌کند. او «دوگانگی روح - ماده<sup>۱</sup>» را رد می‌کند و حتی منکر این مساله می‌گردد که «غنای زندگی... از طریق دگمای یک خالق بیرونی،

قابل تشریح باشد». با این حال، وی آشکارا بر این نکته تأکید می‌کند که «این ادعا که جز حیات فیزیکی چیزی وجود ندارد، بی‌معنی است». شاید مهم‌تر از همه این مسأله باشد که او پیام‌های دینی را شبیه به پیام‌های هنرمندانه، و حتی نزدیک به دانش تهذیب و تمامی مقولات متافیزیکی می‌داند که [به زعم او جالان] «برای تحمّل جنگ، مرگ، حرص، اشتیاق و...، ضروری هستند».

از نظر او جالان، اعتقادات مذهبی ارتباط نزدیکی با حافظه جمعی دارد. این امر به تشریح ماندگاری آنها کمک می‌کند. کتب دینی مقدّس همچنان مورد احترام قرار می‌گیرند، نه به دلیل جذابیت جزئیات و آموزه‌های مربوط به «خدای انتزاعی» یا حتی «مناسک» مربوطه، بلکه به این سبب که «انسان‌ها می‌توانند معنا و ردپای حیات و ماجرای خویش را در کتب مذکور احساس کنند». آنها، کتاب‌هایی هستند که حاوی «خاطره جامعه زنده» هستند و بشریت «به آسانی از آنها دست نخواهد کشید».

برداشت او جالان از دین، در دهه گذشته تکامل یافته است. او جالان در کتاب «خاستگاه‌های تمدّن» قبلاً بر پیوند میان جزم‌گرایی و ادیان رسمی که راه را برای مشروعیت و استمرار هیرارشی گشوده است، تأکید می‌کرد. با این وجود، در آن اثر، او جالان برخوردی نسبتاً موافق نسبت به یکتاپرستی دارد؛ با این ادعا که ادیان توحیدی، «در دوره‌ای از بحران عمیق رشد اجتماعی پدید آمدند» و در واقع، «انقلابی در خصلت ذهنی و اخلاقی نوع بشر» به راه انداختند. او جالان مدعی شد که توحید در مقایسه با ادراکات «چند خدایی» و «توتم‌گرایانه»، که قبل از آن تحقق یافته بودند، «شکل بالاتری از استدلال منطقی را نشان می‌دهد»، استدلالی که به طور بالقوه برای «کلّ نوع بشر» جذاب است و مربوط به «مرحله‌ای پیچیده‌تر در تاریخ خرد بشری» است. وی در بحث‌های تاریخ مسیحیت و اسلام، به صراحت بین یک انگیزه انقلابی و رهایی‌بخش از پایین با آنچه که بعدها توسط حاکمان مورد استفاده قرار گرفت و به ابزار سلسله مراتب بدل شد، تمایز قائل است.

با این حال، به نظر می‌رسد که او جالان در جلد یک مانیفست تمدّن دموکراتیک، در این باب تجدید نظر کرده است. او اکنون از نابودی روش اساطیری و جایگزینی آن با «دگماتیسم دینی» که در خدمت توجیه هیرارشی است، ابراز تأسف می‌کند، امری که اکنون مستقیماً آن را با یکتاپرستی در ارتباط می‌داند. علاوه بر این، اکنون به نظر می‌رسد که او در برخورد با شرک و مفاهیم الوهیت درونی، بسیار سازگارتر است. او حتی تا آنجا پیش می‌رود که ادعا می‌کند «شرک در دوران برابری قبیله‌ای رخ می‌دهد» و «کاهش تعداد و رتبه‌بندی خدایان بر

اساس برتری، ارتباط نزدیکی با ضوابط حکومتی دارد». یک تعمیم دهی بحث برانگیز؛ در بهترین حالت، با توجه به چند خدایی که در خدمت مشروعیت بخشی به دولت - شهرهای پدرسالار و برده داری یونان بود، نیازی به ذکر نمونه امپراتوری روم نیست.

در واقع، توحید، هم نیروی بردگی و هم عامل رهایی بوده است. این گزاره در خصوص شرک نیز صادق است. یونان و رم را در حرکت به سوی دموکراسی و سلطه بنگرید. روایت کلان دوگانه‌های توحید در مقابل شرک، در بررسی موشکافانه تاریخ، از هم می‌پاشد.<sup>۱</sup>

در سنت‌های اسماً توحیدی، با نگاهی دقیق از دریچه طبقات ستم‌دیده، آگاهی‌هایی را هویدا می‌سازند که چند نوایی از حضورهای الوهی را ارج می‌نهد، چه در کابالا<sup>۲</sup> یا در میان صوفیان، کویبکرها<sup>۳</sup> یا دیگر عرفای یهودیت، اسلام و مسیحیت. حرکت به سوی یکتاپرستی بی روح، توسط نخبگان جامعه از زمان آخناتون<sup>۴</sup>، یوشیا<sup>۵</sup> و زرتشت رهبری می‌شد که پذیرش فکری و آیینی توحید را سلاحی اصلی علیه طبقه رعایای «خرافات» قرار دادند که هنوز با بیان بی‌شمار «یگانه» در تماس بودند؛ بدون نیاز به محدود کردن بیان دیگران.

با این حال، حتی در قوی‌ترین جوامع توحیدی خودخوانده، دهقانان و برخی افراد سعادتمند دیگر طبقات، خود را با روح‌هایی مواجه می‌بینند که فراتر از توصیه‌های اعتقادی جزم‌های مذهبی توحیدی است. آزادی حتی از ارباب یگانه نیز آزاد است. نات ترنر، فردریک داگلاس، هریت تاهمن، مارتین لوتر کینگ، جونپور، مالکوم ایکس، سوژورنر تروث، جان براون و بسیاری دیگر، حضوری روحانی را تجربه کردند که آنها را به سوی آزادی ترغیب کرد.

این نکته در برابر روایات کلانی که دوگانه توحید در مقابل شرک را مطرح می‌کنند، بسیار مهم بوده و شایسته توجه بیشتر است. در واقع، یکی از ما (یعنی دان)، تابستان گذشته را صرف تحقیق در مورد ریشه‌های توحید و اهمیت آن برای غرب کرد. این امر آگاهانه نبود، اما از آنجایی که ما به دنبال یافتن دیدگاه‌های

۱ - البته این نکته از چشم اوجالان دور نمانده و وی در مانیفست تمدن دموکراتیک به کرات به این مسأله اشاره می‌نماید و همواره به مسائلی نظیر مبارزات طبقاتی نهفته در دل برخی از جنبش‌های توحیدی نیز اشاره نموده و حتی مبارزات مسیحیت و بردگان را از مهمترین دلایل سقوط امپراطوری روم می‌خواند. نظیر این بحث را در خصوص اسلام نیز مطرح می‌کند. همچنین، بحث در خصوص ارتباط گرایش به سوی تک‌خدایی با هیرارشی و دولت، مختص به اوجالان نیست و اندیشمندان دیگری نیز قائل به چنین ارتباطی هستند؛ برای مثال ساندرز در تفسیر اسطوره آفرینش بابلی، تعالی مردوک به جایگاه بعل یا بزرگترین خدایان، و انتقال قدرت‌های خدایان دیگر به وی را حرکت به سوی تک‌خدایی دانسته و آنرا با سلطنت مطلقه و دولت، در ارتباط می‌داند. (رک به جهان اسطوره‌ها، رابرت گریوز و دیگران، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور). دلیل انتقاد نگارنده مقاله حاضر ممکن است عدم مطالعه جلدهای دیگر مانیفست تمدن دموکراتیک باشد.



متفاوت در مورد خاستگاه و مکان آن در تاریخ هستیم، باید آن را عمیق تر دنبال می کردیم. این، شاه کلید ایدئولوژی دینی غرب است. دانشمندان دارای اختلاف نظرهای زیادی بوده اند، اما با دقت از ارائه نظرات انتقادی خود نسبت به رفقای علمی شان خودداری کردند.

فرضیه ۱: یکتاپرستی از فرعون آختون (۱۳۰۰ ق. م) سرچشمه گرفت، زمانی که او ادعا کرد که خدایی جز خورشید (آتون) وجود ندارند. او نام خود را از آمِنهوتپ تغییر داد تا این تغییر را نشان دهد. این باعث شد که او تصاویر خدایان دیگر (از جمله آمون) را از بین ببرد و معابد کسانی را که به دیگر خدایان وفادار ماندند، ببندد. با این حال، او بیشتر یک عاشق بود تا یک جنگجو و پادشاهی او شکست نظامی را تجربه کرد. شرط این که بخواهید خدایتان در جایگاهی رفیع بنشیند یک منع عمومی جدی است. او به طرز مرموزی درگذشت و بسیاری از محققان بر این باورند که وی توسط کاهنان معابد بسته شده به قتل رسید. به نظر نمی رسد که پرستش او از آتون هرگز جذابیت عمومی پیدا کرده باشد. فرضیه ۲: سایر مصر شناسان معتقدند که مصریان با درک الهیاتی خود، اعتقاد به توحید را نشان دادند؛ با این شرح که خدای والای واحد و اسرارآمیز، مرکب از عناصر مذکر و مؤنث، خلقت را از طریق فرآیندی دیالکتیکی آغاز کرد که به ساختاری تثلیث گونه یا «سه گانه»<sup>۱</sup> منتهی شد که در طول تاریخ مصر به اشکال مختلف بیان شده است. برخی دیگر این را یک ساختار هنوتائستی می نامند، هنوتائسیسم به عنوان خدایی در رأس آفرینش تعریف می شود که به طور ذاتی با خدایانی کوچکتر مرتبط است. این ساختار با «شُرک»، که به معنای خدایان بسیاری است که در عرض یک دیگر و مستقل عمل می نمایند یکی نیست.

همانطور که می بینید، موضوع «توحید» برای محققین به طور فزاینده ای جهت ارائه تعریفی دقیق از آن پیچیده شده است. با این حال، گسترش یک توحید «حقیقی»، به عنوان تحوّل مهم در آگاهی بشر تلقی می شود. این امر، آنقدر از

۲. Kabbalah: مجموعه ای از آموزه های برگرفته از یهودیت که برای فهم معنای مخفی متون مذهبی به کار می رود و آنرا نوعی عرفان یهودی نیز می خوانند. البته پیروان این مکتب معتقدند که کابالا پیش از ادیان نیز وجود داشته و همواره مورد استفاده قرار گرفته است.

۳. Quaker: گروهی از پیروان فرقه های پروتستان که در این آموزه که همگان می توانند «نور خدا» را ببینند، اشتراک دارد و تحت عنوان «انجمن دوستان» شناخته می شوند.

۴. Akhenaton: آمِنهوتپ چهارم، پادشاه مصر که اصلاحات دینی را به انجام رساند و پس از ترک آیین چندخدایی نیاکانش، پرستش آتون، یعنی خورشید، را گسترش داد.

۵. Josiah: ششمین پادشاه یهودا که در دوران زعامت خود، اصلاحاتی را در آیین یهود ایجاد نمود و یکتاپرستی یهودی را جایگزین بت پرستی نمود.

جهان تقدّس زدایی می‌کند تا امکان ابداعات انسان افزایش یابد. اما این مساله از حیث سیاسی حائز اهمیّت بالایی است، زیرا برای تمییز جوامع «خداپرست» از جوامع «بت پرست و غیر خدایی»، استفاده می‌شود. توسعه توحید، نقطه جدایی بین عاقل و نادان، شریر و نیکوکار، متمدّن و غیرمتمدّن است.

فرضیه ۳: یکتاپرستی از تعالیم زرتشت (۵۰۰ - ۶۰۰ پ. م) آغازیدن گرفت. یهودیان تبعیدی در بابل آن را به رسمیت شناختند و پس از تبعید، آن را به عنوان شکلی از دانش گمشده که در زمان یوشیا، درست قبل از تبعید دولت یهود بازیابی شده بود، در درک مذهبی خود گنجانند. در این نسخه، یوشیا متون سفر تثبیه<sup>۱</sup> را کشف کرد که اصرار داشتند خدا، خدایی واحد است. از جایی که یهودیان خدایان دروغین دیگری را می‌پرستیدند، قرار بود با تبعید مجازات شوند. کاتبان یهودی هیچگاه به مصریان و ایرانیان به خاطر اعتقاد توحیدی‌شان وقعی نمی‌نهند.

با این حال، هیچ مدرک تاریخی وجود ندارد که نشان دهد قوم اسرائیل و یهودا هرگز نسبت به یهوه به عنوان خدای یگانه، ارادت توحیدی داشته اند. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که دهقانان یهودی در طول حکمرانی خود در فلسطین، خدایان دیگری را می‌پرستیدند.

به هر حال، توحید به نشانه ای تبدیل شد که دین یهود را از سایرین متمایز می‌کرد. این عقیده به میان مسیحیان و مسلمانان راه یافت که هنگامی که به قدرت رسیدند، آن را به چیزی شبیه آزمون تورنسل<sup>۲</sup> در خصوص استروئیدها تبدیل کردند. کسانی که در این آزمون مردود شدند مورد آزار و اذیت قرار گرفتند و از آنجایی که سه بیان اصلی توحید درک متفاوتی از ظاهر آن داشتند، یکدیگر را به دلیل «عقاید غیر متعارفشان»، مورد آزار و ایذاء قرار دادند.

در سطح جامعه‌شناختی و الهیاتی، این اعتقاد به توحید، بی‌فایده است، زیرا یهودیان، مسیحیان و مسلمانان نه تنها در نحوه مفهوم‌سازی و اجرای «توحید» با یکدیگر تفاوت دارند، بلکه خوانش‌های رقیب اعتقاد توحیدی در سنت‌های خود آن‌ها، وجود داشته و دارند.

#### ۱ - Deuteronomic

۲. litmus: ماده‌ای که برای شناخت اسیدها از بازها استفاده می‌شود و پس از قرار گرفتن در مجاورت اسیدها یا بازها تغییر رنگ می‌دهد. مراد نگارنده، علم کردن یکتاپرستی به مثابه معیاری برای تشخیص سِره از ناسره، خداپرست از کافر و... می‌باشد.

عليه شرق شناسی؟

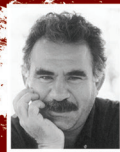
اوجالان، آنچه را می‌توان فراروایتی «هلال باروز محور» نامید، درباره چرخه تاریخ بشری، از جمله حکایت ظهور و سیر «تمدن»، توضیح می‌دهد. این فراروایتی است که در نهایت بیش از حد به تاریخ‌نگاری اروپامحور وابسته است، روایتی که حتی گاهی اوقات برخی استعاره‌های نسبتاً خام و مشکوک را درباره آریایی‌ها در مقابل سامی‌ها، بازتولید می‌کند. در واقع، مانند بسیاری از تاریخ‌نگاری‌های اروپامحوری که روایت او بر آن تکیه دارد، رفتار اوجالان با قومیت‌ها گرایشی به نابهنگام‌گرایی، ذات‌گرایی و شیء‌وارگی را نشان می‌دهد، و همچنین فضاهای مرزی را نادیده می‌گیرد و چندگونگی آن را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد.

همچنین فراروایت اوجالان استثناهای مشخصی را بازتولید می‌کند. گویاتر از همه، برای اوجالان، داستان تاریخ بشر با خروج از آفریقا آغاز می‌شود. در روایت او، حتی مصر نیز مشتق شده است، آفریقایی بودن آن اساساً رد شده است. این امر به ویژه با توجه به هدف ابراز شده اوجالان، مبنی بر ارائه فراروایتی که قادر به تقویت و تغذیه مقاومت در برابر مدرنیته سرمایه‌داری به نفع یک «مدرنیته دموکراتیک» جایگزین باشد، مشکل‌ساز است. همانطور که سدریک رابینسون<sup>۱</sup> به درستی تأکید کرده است، محو کردن گذشته آفریقا از آگاهی اروپایی، اوج فرآیندی هزار ساله و ریشه‌هویت تاریخی اروپا بود.

افسوس که اوجالان خطاناپذیر نیست، اما روایت او قدرتمند است. خاموشی، رضایت، و حمایت از بی‌عدالتی‌های سرمایه‌داری نئولیبرال، صرف نظر از حمایت از جنایات جنگی و خشونت‌فزاینده ارتكابی در جنگ جهانی اورولی علیه «ترور» - نگرش‌هایی هستند که با ترویج اسطوره‌های فرادست، پی‌ریزی گشته و شکل گرفته‌اند. مقاومت مؤثر به این معناست که چنین اسطوره‌هایی به چیزی بیش از ساختارشکنی نیاز دارند. اعتقاد به جایگزین‌های مناسب و مطلوب برای نظم کنونی نیز باید تشویق گشته و توضیح داده شود.

در این راستا، بینش تاریخی اوجالان در خصوص مبارزه دیالکتیکی بین سلطه و مقاومت به مثابه موتور محرکه تاریخ، نباید دست کم گرفته شود. در واقع، تلاش «دیالکتیک طبیعت‌گرای او» (و بوکچین) برای طبیعت‌زدایی از هیرارشی‌ها، شناسایی ریشه‌های آن‌ها و کشف جایگزین‌های برابری‌خواهانه و آزادی‌خواهانه، به‌ویژه با توجه به شرایط اجباری که در آن ایجاد شده است، بسیار قابل ستایش است.

اما دانش همیشه اجتماعی است و البته مانیفست اوجالان نخستین یا واپسین کلام نیست. او مطمئناً حداقل به برخی از جهت‌های درست اشاره می‌کند: هم به جلو و هم به عقب (اگرچه نه به سمت بالا، حتی اگر اکنون به اتفاق آرا حکم داده شده که نیچه مرده است، در حالی که هیئت منصفه هنوز درگیر خدای ابراهیم است).



**دونالد اچ. متیوز** ، یک دین یار متودیسست است که دکترای خود را از مدرسه الهیات در دانشگاه شیکاگو دریافت کرده است . وی کتاب ها ، مقالات و نوشتارهای متعددی نگاشته است و در چندین دانشگاه و مدرسه علوم دینی ، از جمله دانشگاه کالیفرنیا سانتا کروز ، دانشگاه سنت لوئیس ، مدرسه الهیات کالج راکستر کرازیبر ، و دانشگاه پوژت ساند تدریس کرده است . وی برنامه مطالعات سیاه پوست ( مطالعات افریقایی ) را در دانشگاه میسوری ، کانزاس سیتی ، و برنامه کارشناسی ارشد الهیات در دانشگاه ناروفا را هدایت کرد .

**توماس جفری مایلی** ، مدرّس جامعه‌شناسی سیاسی در دانشگاه کمبریج است . علایق پژوهشی او شامل ناسیونالیسم ، مذهب و سیاست ، و نظریه تجربی دمکراتیک است . او به طور گسترده در مورد پویایی درگیری ناسیونالیستی و تطبیق در اسپانیا و به طور فزاینده ای در ترکیه ، آثاری منتشر کرده است . پروژه کنونی تحقیقاتی او در مورد مبارزات تطبیقی برای تعیین سرنوشت در قرن بیست و یکم است . او در چندین هیئت به ترکیه و مناطق مختلف کردستان از جمله روژاوا شرکت کرده است و عضو هیئت اجرایی کمیسیون مدنی اتحادیه اروپا در امور ترکیه ( EUTCC ) است .

## دونالد اچ متیوز و توماس جفری مایلی

عبدالله اوجالان

ابتکار عمل آزادی برای اوجالان

- Donald H. Matthews and Thomas Jeffrey Miley

Abdullah Öcalan

International initiative